وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
الحمد لله رب العالمین که این نثر معظم و مکرم مسمی
قندیل حرم
حسب الارشاد حضور فیض گنجور بدار الریاست مصطفی آباد رامپور
در مطبع حسینی ملقب به رئیس المطابع جلوه ظهور یافت

وما ارسلناك الا رحمة للعالمين

الحمد لله رب العالمين که این شهر معظم و مکرم مسمی به

قندیل حرم

[illegible] عقل از سر ادب گفت انشای خسروانی ۱۲۹۰

حسب الارشاد حضور فیض گنجور بدار الریاست مصطفی آباد عرف رامپور

در مطبع حسینی ملقب به رئیس المطابع جلوه ظهور یافت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

زہی آفریدگار بیچگون داور دادار ہمیون
طرازندہ چرخ ترسی فرازندہ عرش و کرسی
مضیء شموع علوم ناظم لآلی نجوم آرایشگر مطلع
الحبیب حوریان ہمہ غنج و دلال نگارندہ دو
دو رنگ زبان جادو مقال دلبری آموز ابرو
مقوس خونخوار طغرا نویس منشور حسن پریک

بطرهٔ طرار لعلی آمیز انگارهٔ سپهر از شفق صبح و مسا
رونق بخش گردهٔ ماه و مهر بسفیداب نور و ضیا
تابندهٔ چهرهٔ دریتیم در بطن صدف خال نه رخسارهٔ
زمین از سنگ و خذف رحیمی که بشوارق هویت
وجنات کثرت را بر افروخته صور مرئیات را
بمرآت خانهٔ کونی جلوهٔ ظهور داده حکیمی که بکمال
حکمت کامله عامه موجودات خارجیه را بخلعت لیاقت
و استعداد مخلع گردانیده یکی را کامل و یکی را ناقص
نام نهاده صاحبقران قدرتش نمرود و ابراهیم را
از یک پردهٔ خفا بدر آورده یکی را خلیل جلیل خود خوانده
و دیگری را بدورباش قهر و غضب از پیش رانده
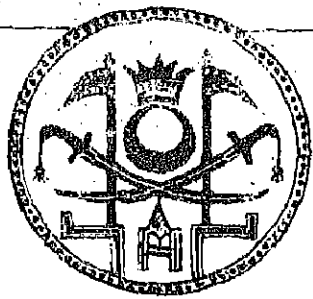
دایهٔ رحمتش ابن عمران و فرعون را در یک مهد پرورده + یکی را
بعطای حلهٔ رسالت سیار ارم ذات العماد قبول ساخت +
و دیگری را بدعوی کاذبهٔ الوهیت بغرقاب پیچ و تاب عتاب
انداخت + کارساز خلقتش چنانچه متقابل نور ناری + و عقب خزان
بهاری + و دنبال ایام مسرات شام حادثات + و در پی شهد حیات
شرنگ ممات آفرید + همچنین هر گمراهی را خضر راهی + و هر جانکاهی را
آستانه جاهی + و هر مملکت را سروری + و هر ملت را پیغمبری مقرر نمود +
همین منوال تا زمانی نسیم صنعتش رنگ و بوی صنعت با هر گلی می آمیخت
و غالیهٔ طرفه بوقلمونی امتحاناً برخ هر موجودی می بیخت + گاهی
گلبرگ نازک عیسوی را به شبنم افشانی جان بخشی گل گل خرم و خندان +
و حینی گلزار بهار خلیلی را چون ادواح خلد برین شاداب و ریان +
وقتی در پیراهن یوسفی جا گرفته نرگس بی بصر یعقوب را روشن
و می براز اهیر آمال ذوالنون بردمیده گلستان جاهش را مالامال

ذوالنون لقب حضرت یونس علیه السلام
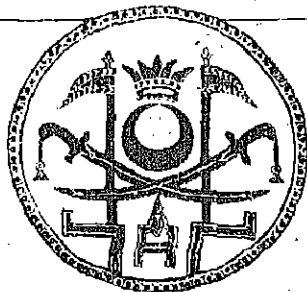
شگفتن می فرمود + رفته رفته بچار باغ آفرینش آنحضرت و الاجناب
لیسین خطاب آرام گرفت که عرش برین به تقبیل اقدامش پا بزمین
نمیگذارد + و فلک برای تماشای برشش با یک ابرو هزاران چشم
میدارد + زمین و زمان در فرمان اجرای قدرتش چنانکه در هوا مشت
غباری گردون گردان بحضور تمکینش بدانسان که مقابل سکون اضطراری
لیلی شام در فراق پرستارانش از هلال کج ابروست + و سینه قمر
از نشدن بادریسه بارگاهش محتاج رفو + با انتظار اعجازش عا
شب بیدار ماهتاب از ازل گریخته خوابی + و بر دیوانگاه بخشایش
مصداق عبودیت حجابی + فردوس خاشاک فشانده بباغش
که موجه شمال مهرش اوج گزین گردیده + دوزخ اخگر کانون قهرش
که برای سوختن ارواح شیاطین تا اسفل السافلین رسیده + زور آزمای
که بضربه گرز کرانش روح مخالفان سرهنگ از قالب ناپاک
چون شرار از سنگ بیرون جسته + داد گستری که به طنطنه سیاستش

بهار عجم در صفات چشم آورده ۱۲
۵ ۳ دیوانگاه شل دیوانخانه
محل نشستن امرا و ارباب دفاتر
نظامی سوز دیوانگه عرشیان در گذشت
بمعراج آمد و دیج را در نوشت +
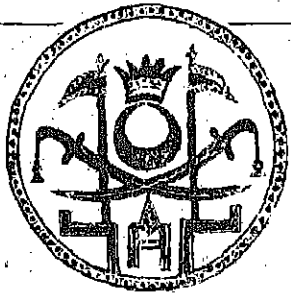
لشکر صد فتنه در گوشهٔ چشم غمزه طرازان محصور نشسته گریمی که

نظر لطف بر بی زبانان حیرت خانهٔ هیچمدانی انداخته خسروانه گنج سخن

قفل خاموشی از دهان طیور و وحوش بر گشود و بیکمی که غبار

از چشم حقیقت بین ابو تراب بطرفة العین دور ساخته ابرو کمان

خدنگ نگاه را بگلاب افشانی صحت و شهاب بار فرمود از فیض بنان

دست حق پرستش مجنونان را لیلی عقل و کیاست دلربا باشد و زینا

وازوزیدن نسیم دعایش ابر رحمت در عین قحط و غلا بر ساحت

مستی مرده وار بید بارید به اثر اعجازش شجر و حجر با هیچ دلربایی طوطی

بل با ترنم بلبلان سدره و طوبی در قیل و قال به لعاب دهانش

که در بیر حدیبیه ریخته زمزم خاک نشین و کوثر غرق عرق انفعال

به اوجگاه جلالش مهر خاوران ذره مثال سرگردان و آواره

و به اشارهٔ کلک انگشتش دائرهٔ بدر کامل چون های دو چشمی دو پاره

ظلمتی که به پرتو شمع تلقینش از قلوب روشندلان کناره گزیده

بر بخت دشمنانش مهیا کردیده و خاری که خار چین پا آتش
از گل زمین طالع مخلصان فرو چیده بچشم اعدایش خلیده از ایمان
نگاهش ثور را بخیال پیری زیر کردون نکیسرند و اتصال تو
دفرش ورق شکوک آسمان را برای تحریر سیاق کاهی نه پذیرند
کمندش دراز از آن ست که سلسله اش بیک واسطه بذات
قدیم پیوسته کمانش در نازانیکه گوشه اش با رمز قاب قوسین
عهد مواخات بسته از صیت شجاعتش هزبر نیستانی چون تصویر
قالی پامال موران و از آوازه رفعتش خورشید را از شعاع دست
حیرت ستون زنخدان اگر قاف وقارش سر بفلک فلک سا
لنگر نگشاید مجموعه عالم را چون صدف گرداب نشین عرق بحر
خجالت توان دید اگر نسیم خلقش بعرصات تاک و تاک بوزیدن
در آید از خار سرکشش زلت بوی گل سوری معرفت ستوان شنفت
بدیوان ضعیف نوازش اگر دریا بشکستن حبابی قطره زن شود
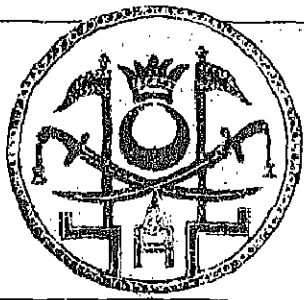
به نیروی حراستش زنجیر موجش دریاست، به شبستان عاجز پروری
اگر تار عنکبوت با سلسلهٔ مستحکم کهکشان دم تساوی زند زیبا
از هیبتش بهرام خنجر دار عاجزانه حصار سپهر نهمی شتافته، و از عدلش
شاهد شمع بخوف سوزشش پروانه در حجلهٔ فانوس قرار یافته،
عماری نشینان معرکه آرای حکمش فیل بدست سحاب کجک بر
زده اند که تیرباران بلا بسر اهتش نبارد، و کشیکچیان مریخ بند حزمش
طرار یغمای فلک را برسن کهکشان محکم بسته اند که آیادی جور و ظلم
از جیب و دامان بر نیارد، از گلگونی سر سوفارش دهن تنگ
خوبان را قطرات شرم از دندان بیرون چکیده، از تیزی بلارک
آبدارش چشم خونچکان زده در آغوش تهمتان صورت خواب
بدیده خیال هم ندیده، سلیمان بجاقهٔ خدمتیانش نه بیاتر از نگین در انگشتر،
خضر در جگر که آبدار آتشش خوشنماتر از آب در گوهر، به رکاب ملازمانش
سکندر را خدمت آئینه داری، در زمرهٔ معمارانش فغفور را شغل چینی کاری،
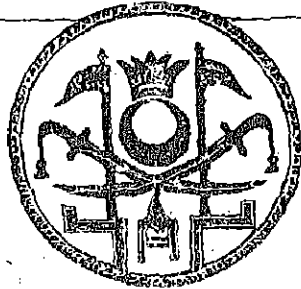
دشمنانش در بسیط آفرینه قان لیثالت + سپهرش شهریاب غالب

مهر رسالت + بحضور صدای تیرش صیحه صور نغمه جنگ دریاب

به پیشگاه تابش صمصامش بارقه برق البصر کرمک شب تاب

دار و گیر احتسابش رزان را بجرم پیدایش می موکشان بدار

وابسته کشیده + حل و عقد تنبیهش صرصر و دبور را بجرم اتصال آب

کوبکو تشهیر کردانیده + از بیم تیر چارپر عتابش چشم بوالهوسان

نگاه هرزه هرکس را در سیه خانه مردمک نشانده + از سهم خدنگ

قیقاج قهرش چین کبر و غروری در کمانخانه ابروی نمرودنهادان

باقی نمانده + مایه که نقاد طبعش بصد دل پسندیده زر کامل عیار

ایمان + متاعیکه میزان دو چشمش بیک شرخ مند سنجیده کان

لعل و مرجان + شمشیر پیشش ارکان جهالت را سر انداخته + تدبیر بیشش بنیان

ضلالت را بر انداخته + قره جلالتش منفرة باصره سروری + و تیم

باصیه پیغمبری آنکه نگین خاتم سلیمان با هیچه رایت آسمان سایش +
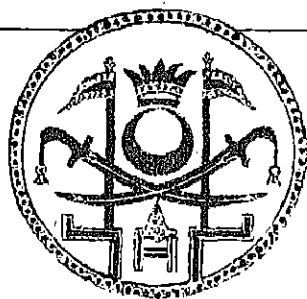
انکه طرهٔ مسلسل بلقیس پرچم لوای عالم کشایش زلف حوریان حلقه
بجوش خم کمندش خورشید محشر رخشنده سنان رمح بلندش رقم
التفاتش بهشتی سواد خامهٔ خشمش صور نشر او شفقتش غبار دلپذیر
بهرامش چاک پاچیز برقش لمعهٔ قندیل شبستان سحابش باغبانی
گل بدامان خاکپایش عنبر خذف راهش گوهر گل کویش صندل
تماشاک صحنش محمل لعلینش بحر وحدت را دو ساحل وزبانش
رسول فصاحت را جای وحی نازل از وصفش همین بس که ممدوح محمود
جهان ست از حسنش همین کافی که محبوب شایق انس و جان
یعنی خداوند فرق سرپر گردون سپهر شاهنشه سلیمان دیو
لقمان مشیر شهریار کونین خداوند ثانین فاتح جنگ بدر و حنین
نشیمن مقام قاب قوسین فص خاتم کشورکشائی سجل صک فرمانروائی
جالس اورنگ خدائی علت غائی وجود و پیدائی صندلی نشین
بارگاه سرمدی سیاره هفت قلعهٔ زبرجدی مخزن انوار صمدی
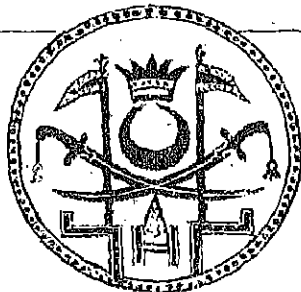
معدن اسرار احدی هادی طرق و سبل مالک ذو الفقار و دلدل
اکرم و افخم رسل شافع و رافع کل معنی رمز یسین و طه ماه شب افروز
سُبحانَ الَّذِی اَسریٰ خاقان انبیا برهان اصفیا خیر الوریٰ
بدر الدجیٰ احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ عَلَیہِ مِن صَلَواتِ اللهِ اَتَمُّها
وَ اَزکاها صَلوٰةً طَیِّبَةً مُطَهَّرَةً دائِمَةً اِلیٰ یَومِ القِیامِ بَعدَ مَن
فَعَدَ وَ قامَ که تا عنقای مرصع پر حمد و ثنا بر قلل بلند نظم و بیان
بیاوری شهپر انامل و بنان نشستن گیرد و سهام سخطهای عما از چله کمان
زبان فصحای زمان بآیات احسان و آوان حسنش سمای رحمت خداوندی
بر مفارق گدایان آستانش بال افشان و بیلک سخط الهی بیکدگر
از قفای گردن حاسدانش پران باد شعر
یا رَبِّ صَلِّ وَ سَلِّم دائِماً اَبَداً عَلیٰ نَبِیِّکَ خَیرِ الخَلقِ کُلِّهِمِ
حالا بر این منت نغمه طرازی سخن و شیفته زمزمه پردازی طبع سراپا بدیع
خوش گشتم که زاغ قلم بتاثیر رشید سراپا اعجازش از مضامین بوقلمون

یلک بروزن چنک قسمی از تیر باشد
و بیای مجهول نوعی از پیکان باشد
از برهان
سخط بضم و بفتحتین و بضمتین بمعنی خشم گرفتن و ناخوشنود شدن
از منتخب
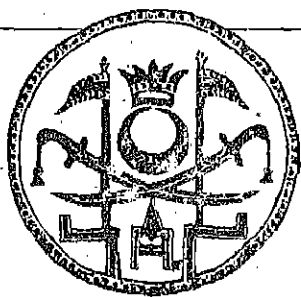
پس طاؤسی برآورده، آهنگ آن دارد که ازین ویران کده دیولاخ
چون دعای مستجاب پر پدین کرده بریاض لاهوت که مسکن آشنایان
آوازهٔ تحمید و نغمهٔ مقریان مصحف تنزیه است، باحصول رقاصی جلوه
آرا کرده، لیکن من شوریده بیان را تاب این کجا که با تنگ دلی
دوات و پریده رنگی قرطاس سر انامل را بتحریر چنین پیچیده‌های اسمان
که در درازی با عمر طویل گیتی یکسان است جنبش درآورم، آری اگر
شئون افعالی حضرت لایزالی بنحوی اشرف و طرزی الطف لهم
اندر آید، با شاهد اسمای یزدانی بحجله خانهٔ معلومات انسانی
یکباره پرده از رخ کشاید، لیکن که چهرهٔ مراد در آیینهٔ جمال نمای
عقل و اندیشه جلوه‌گر نشانه نتابد، و شیرین مدعا در آغوش خسرو فکر نارسا هم
جانانه نشتابد، پس ملتزم آمد که وجنات فقرات مرقومه و طرایف
صحائف منظومه را بنافهٔ نافه تعطیر مضامین مناجات و عنبر
ترویج عرض حالات چون طبلهٔ عطار نکهت بیز و مانند مشک تتار
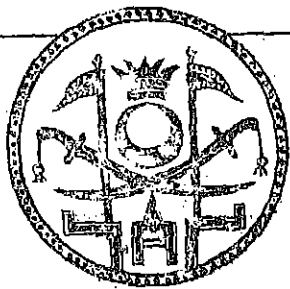
رایحه خیر نمایم + یا رسول الله شبستان جانست از دیار هند همچو شمع

گریان آمده ام + یا رسول الله به سایهٔ دامن رحمتش از بار عصیان

سر بگریبان + یا نبی الله داد که اجامرهٔ هواجس نفسانی رهزن کاروان

ایمانم گشته + یا نبی الله فریاد که تند باد وساوس شیطانی بساط

حق پرستی را از ساحت قلبم نوشته + به صفوت گزینی خود که سر منشور فتوت

در چشم بی آبم بکش + به خاتم النبیینی خود که به تشنه کامی نزع جرعه از حوض نجاتم

ببخش + بدو چشم مشک ناب که دماغ جانم را به روایح نیکوکاری معطر کن + بدو لعل

نایاب که زبان خشکم را بزلال مراحم تر + نقوش معاصی را از صحائف

اعمالم محو فرما + تا روز محشر بچشم خلایق ذلیل و رسوا نشوم + و نعرهٔ

شفاعت را بفردای قیامت بر رویم بگشا که بکوشک نعیم و جنان مغفرت رو

نازان بروم + یا رحمة للعالمین اگر بمیرم همانا به اطراف کشور تو + یا شفیع

المذنبین اگر خاک شوم خاک در تو + جهان پادشاها مصرع

به صدیق و به فاروق و به عثمان + بر سر منزل رضای خودم برسان +
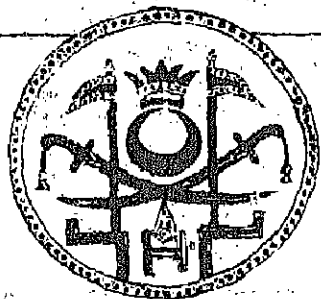
عالم‌پناها مصرع به آن خیبرگشای شاه مردان + دنیا و عاقبتم را به پیمبر گردان +

تمت

تقریظ سرخدیو گردون پیرا منشی امیر احمد متخلص با میر ملازم خاص بارگاه شش نظم

بالیدن خامشی بر خویشتن بجاست که باری در حمد باری بجای سجد
و نالیدن گویائی بر خود سزا که اندرین معرکه خجالت ها کشید +
عجز را ناز بر ناز که دامن مقصود بدست آورد + و حوصله با ندامت همباز
که درین راه کاری نکرد + بصارت از مشاهدهٔ نیرنگ قدرتش آئینه دار
حیرت + بصیرت با دراک شئون صنعتش همه تن عبرت + غزال هوش
در بادیهٔ شوق ادراکش گم کرده رم + گردن توسن خرد در عرصهٔ ذوق
دریافتش بر پای ندامت خم + هوای که درین چمن می وزد نسیم عجز
بردوش ست + و نوای که ازین انجمن می خیزد ترانهٔ تقصیر در آغوش +
اینجا اعتراف نارسائیها عین رسائی ست + و اقرار ناشناسائیها
همه شناسائی + جگر لاله از آتش شوقش داغدار + و طرهٔ سنبل بهوای ذوقش
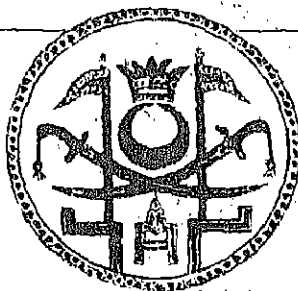
با پریشانی همکنار؛ آتش گل در چمن برافروخته او؛ و سینه سوسن
در گلشن سوخته او؛ چمن آرای که بهار را از موج نکهت گل کمند بدوش ساخت
تا دیوانه مشربان وادی محبت را سلسله جوش وحشت بدست آید؛
و هوا را با ابر بهاری هم‌آغوش فرمود تا نامیه را در آفرینش گل و
ریحان قوت افزاید؛ و لوله تحریر حمد یزدان از پخته کاران خیال نسبت
خام؛ و حوصله تقریر ثنای ایزد از کامل عیاران سودای است ناتمام؛
گوهر شاهوار ذات محمدی پرورده آغوش صدف حکمت
اوست؛ و لعل گرانبهای نفس نفیس احمدی تربیت یافته
کنار معدن مکرمت او؛ زهی دُر یگانه با آب و تاب که بعکس اندازه تابش
عرش و کرسی روشنائی گرفت؛ و خهی لعل درخشان رشک آفتاب
که ساحت افلاک و سطح خاک از ضیا و بها پذیرفت؛ مثمن هشت بهشت
نتیجه ظهور اوست؛ و مسدس شش جهت تجلیگاه نور او؛ و مخمس حواس خمسه
ببین ذاتش موزون؛ و رباعی عناصر اربعه از فیض صفاتش
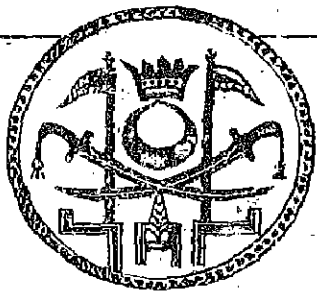
بحسن قبول مقرون بثلث موالید ثلاثه از پرتو وجودش پیرایه
هستی پوشیده و شمامهٔ کونین تمهید شهودش از کلک قدرت
چکیده ذاتش معمای وحدت ست و صفاتش لغز کثرت
نورش مطلع قصیدهٔ نبوت و ظهورش مقطع قطعهٔ رسالت شعر
در نظم وجود همه پیغمبر مرسل چون قافیه در آخر و ملحوظ در اول
صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد
مخفی مباد که از سالهای دراز بباطن فیض مواطن خاطر همایون
خسرو ذیجاه جمشید عالم پناه حکمران ملک صورت و معنی
نظام بخش ولایت ظهور و خفا فرمان فرمای ممالک ارواح
و ابدان فروزندهٔ شمع ایقان و ایمان صاحب خلق محمدی
تابع شرع احمدی نوبهار جلال نوبهار جمال نیر سپهر علم
گوهر محیط حلم معلی القاب عالی جناب حاجی حرمین شریفین
نواب محمد کلب علیخان بهادر فرزند دلپذیر دولت انگلیسیه

شهریار

شهریار معدلت دستور والی ممالکت شهر مصطفی آباد عرف رامپور خلد الله
ملکه شوق وصول سعادت وشرف تقدیم مناسک حج بیت الله وطواف
کعبه حرمت پناه وزیارت روضه مقدسه حبیب خدا اشرف الانبیا
علیه وعلی آله وصحبه التحیة والثنا در جوش ونفس مقدس حضرت اقدس
در فکر تهیه این سفر مبارک با بیتابیها دوش بدوش بوده اما بسبب موانع
گوناگون وعوائق بوقلمون که اهم آن نظم ونسق مملکت وانتظام
دارائی وسلطنت باشد این عزم از قوه بفعل نمیرسید واین تمنا
از خفا بظهور نمیکشید بالآخر در سال یکهزار و دو صد و هشتاد و
ونه هجری عنان ضبط از دست اختیار رها کردید وشوق زیارت
خاطر دریا مقاطر خدیو کیهان را بخویشتن گروانید تا آنکه در شهر
مبارک رمضان علم عزیمت برافراختند وطرح نهضت انداختند
وچون کیفیت فرخندگی با ذات مطهر علت غائی وجود وکون ومکان
خمیرمایه آفرینش حضرت سلطان بوده است جهانیان قرب سفر بسبب

17
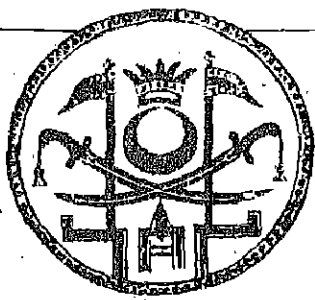
غایت علوی شوق و نهایت هجوم ذوق آتش محبت زبانه کشید
و از کلک انجم سلک نثری شوق انگیز بتراوش رسید که اشعهٔ
بارقهٔ عبارت دلفروزش در فضای لامکان تابید و دبیر فلک
بشنیدن این معجز نگاری که اتفاق تحریرش بمجال تعجیل در زمانهٔ قلیل
افتاد دست از عهدهٔ خود کشید الحق گلشن تازه بهار اعجاز بر صفحات
قرطاس دمیده و نو آیین نگارستان معجز طراز جلوه آرای سطور گردیده
قصر انشاش با سلسلهٔ انوار تجلیات هم پیوسته چه چشم بینش ملکوتیان
از آن جلا نه پذیرد و عبارتش برای وشاح گردن حوران جنان محو رشتهٔ سیت
چگونه در مردمک دیدهٔ روحانیان جا نگیرد و خال مشکین پردگیان
پردهٔ غیب با هر نقطه اش دل آویخته و زلف عنبرین حوریان جنان
با هر سطرش طرح اتحاد ریخته هر لفظش منظور نظر قبول یزدانی ست
و هر نکته اش مرغوب طبع اقدس محبوب سبحانی حصول دولت
غیر مترقبه طی مواقف جلیله حرمین شریفین با کوکبهٔ ابهت و شوکت
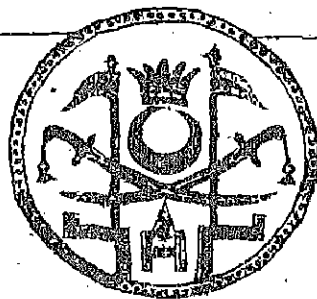
۱۸

له از شیمه جمع وشاح بالضم والاسترسنی حیل از منتهی الارب ۱۲

حضرودانه

خسروانه بقبول این تنزّل کرانمایه دلیلی روشن هست و در حرم محترم
مرقد انور سرور کائنات علیه و علی آله الصلوة بصدای بلند خوانان
خسرو بلند اقبال در مجمع کثیر عرب و عجم و جم غفیر زایران حرم محترم
و هم آهنگی احسنت و آفرین مجلسیان آن بارگاه با صداهای نهانی
تحسین کروبیان تهلیل خوان آن درگاه جلالت دستگاه برپذیرائی
و اجابت این نشهٔ بیضا جلوه تجلی مبرهن و در کتابخانهٔ رسالت پناهی
رسیدن و فیرمن مهر خاص کردیدن این کتاب مستطاب مسمی
به قندیل حرم از ملتمسهٔ شیخ حرم محترم که پردازش بعینه در ذیل این تقریظ
برداشته میشود پیداست و از عبارت مضمون رسید مرقومهٔ داروغهٔ
کتابخانهٔ ملفوفهٔ عریضهٔ شیخ حرم علو رتبهٔ این نشهٔ عالی هویدا آری چه نسبت پیمانهٔ
بزلال محبت سید ابرار و آل و اصحابش لبریز و گل زمینی هست لاله و
ریحان ولای مصطفوی خیز باش ای امیرزادگان نکته طبع
از اعتدال در افتاده است که بفکر و حوصلهٔ مدحت این نشهٔ و این شاه در افتاده

له نزال انصر خیانت و مکان
سرشت بیچ همه کان که نه از عنایت

۱۹
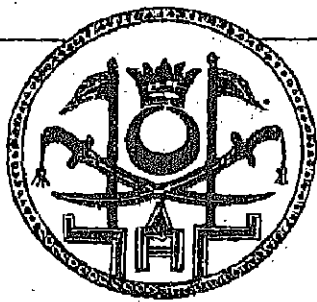
جای که شهسواران عرصهٔ بلاغت سحبانی درمانده اند و معرکه آرایان سخن سپرها افکنده اند تراپارای آن کجاست که از عهدهٔ اش برآئی و نقاب از عارض مدعا کشائی اینکه حرفی چند از خامهٔ ترجمانی و کلی چند از سرزمین طبع برانگیختی همه از فیض تربیت آقای نعمت بود که خامهٔ ات تحریر این تقریظ مبادرت نمود اکنون از دراز نفسی باز آ و زبان بدعا بکشا الٰهی پیشکش نفائس شریفه تحیت و ثنای شهریار قندیل حرم آرا در جناب رسالت مآب سلطان انبیا علیه آلاف التحیة والثنا مقبول بوده ازان بارگاه قدسی جلوه گاه رنگارنگ تائیدات فرخ فالی بذات همایونش برساد بمحمد و آله الامجاد و اصحابه الاوتاد

نقل عرضیهٔ شیخ الحرم محافظ مدینهٔ منوره السید محمد خالد پاشا که زبان ترکی ست

دولتلو فخامتلو افندم حضرتلری

قندیل حرم نام بر قطعهٔ مذهب کتاب شریف روضهٔ مطهرهٔ جناب رسالتپناهی کتبخانهٔ عالیه سنه وضع اولنمق اوزره گوندرلمش اولدیغندن کتاب شریف مذکور
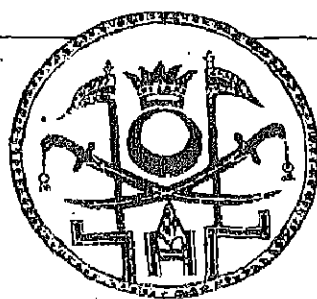
روضهٔ مطهره مهریله تمهیر اتته بریلوب کتب خانهٔ مخصوصه‌سنه وضع ایدیرلمش

داولبابده خزینهٔ جلیلهٔ مشار الیهادن تسلیم اولنان بر قطعه علم و خبر لفاً

تقدیم قلنمش اولمغله اولبابده و هر حالده امر و فرمان حضرت من له الامرکدر

مشیخة الحرم النبوی و محافظة المدینة المنورة

فی ۱۸ ذی القعده سنه ۸۹

ترجمه صاحب دولت و ذی فخامت حضرت صاحبم کتاب مذهبی

که نام آن قندیل حرم ست برای ادخالش در کتب خانهٔ روضهٔ مطهرهٔ جناب

رسالت پناهی ارسال فرموده بودند رسید و کتاب شریف مذکور

بمهر روضهٔ مطهره مختوم شده در کتب خانهٔ خاص مشمول گردید لهذا رسیدی

که از خزانهٔ جلیلهٔ حضرت نبوی تحریر شد بلف این عرضه پیشکش عالی نموده‌ام

درین باب و در هر حال امر و فرمان حضرت والی الامرست

نقل رسید

هندستانده کائن دار الریاسته مصطفی آباد عرف رامپور حکمدار عالی تباری

دولتلو فخامتلو نواب محمد علیخان بهادر حضرتلرینک انوار روحانیت

۲۱
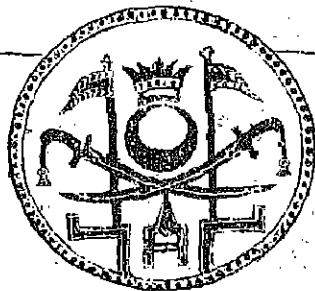
مقدسهٔ حضرت رسالت پناهیدن استشفاع و استمدادی متضمن تصنیفه

موفق بیورلدقلری قندیل حرم نام ضیابار انسامیله موصوف بر کتاب

مذهب مجلهٔ شریفه‌یی برای زیارت جناب فخر رسالت بوجوار اشرفه قدم

تشریفلرنده حضور مرحمت نشور حضرت سلطان انبیاده کمال خشوع و ابتهال

ایله تلاوت بیوردقلرنده تیمنًا و توسلًا روضهٔ مطهره کتبخانهٔ عالیسنه

وضع اولنمق اوزره حرم شریف حضرت نبوی مشیخت جلیله‌سی جانب والاسنه

گوندرلمش و مجلهٔ نفیسهٔ مذکوره اوتوز صحیفه‌یی مشتمل بولنمش اولدیغندن

خزینهٔ نبویه‌ده محفوظ دفتر مخصوصه قید و املا اولنه رق مهر مخصوص ایله

تمهیر اولنمش اولدیغنی مبین اصولنه توفیقًا اشبو علم و خبر مشار الیه

حضرتلرینک خزینه دارلری عزتلو علی اصغر خان طرفنه اعطا قلندی

فی ۱۷ ذی القعدة الشریفه سنه ۱۲۸۹ هجری

ترجمه چون صاحب دولت و ذی فخامت حکمدار عالی وقار والا ریاست

مصطفی آباد عرف رامپور که در هندوستان واقع ست جناب نواب
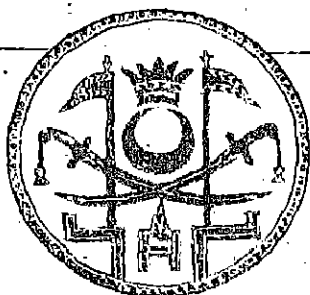
محمد علیخان بهادر دام اقباله بنیت استشفاع و استمداد از انوار روضهٔ
مقدسهٔ جناب رسالت پناهی صلعم کتاب مذهّب که نام آن قندیل حرم
ضیا توام است تصنیف فرموده برای زیارت فخر رسالت باین جوار
اشرف رسیده شرف حاصل کردند و بحضور رحمت نشور حضرت
سلطان الانبیا بکمال خشوع و ابتهال تلاوت نموده تیمناً و توسلاً برای
شمولش در کتب خانهٔ روضهٔ مطهره ارسال فرمودند لهذا اجلد نفیس مذکوره
محتوی بر سی و پنج صحیفه است در دفتر خاص خزانهٔ نبوی مندرج ساخته
بعد ختمش بمهر مخصوص حسب ضابطه و قانون رسیدش بخدمت
نواب صاحب محتشم الیه یعنی صاحبزاده معزز و مکرم علی اصغر خان صاحب داده شد

محرره هفدهم شهر ذی قعده سنه ۱۲۸۹ هـ

[illegible]

مخفی مباد که نام همایون حضرت خدیو عالم پناه نواب محمد کلب علیخان بهادر بوده است
اما درین کتاب ثبت که از حرم شریف رسیده است نواب محمد علیخان بهادر مرقوم آمده
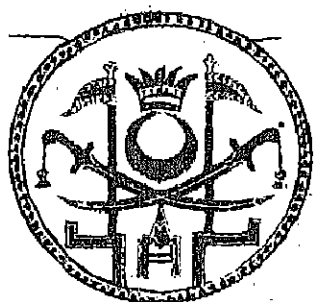
خاتمة الطبع هزاران هزار شکر شیرازه بند اوراق زمین و آسمان ناظم
حقیقی مجموعهٔ کن فکان که این لب لباب منشآت اولین و آخرین سرمایهٔ نازش اساتذهٔ
پیشین و پسین اعنی نثر معظم و مکرم مسمی به قندیل حرم نتیجهٔ کلک انجم سلک عالیحضرت
سپهر منزلت والا جناب قدر قدرت رحمت اعم آفریدگار سایهٔ اتم پروردگار
حامی حرمین شریفین نیر شهنشاه خافقین دریای جود و سخا رای بیبها جناب نواب
محمد کلب علیخان صاحب بهادر فرزند دلبند دولت انگلشیهٔ عالی دار الریاست مصطفی آباد
عرف رامپور زاد الله ملکهم و اقبالهم الی یوم النشور تصحیح و تحشیهٔ ملازم خاص و
بندهٔ با اختصاص بارگاه عرش سریر منشی امیر احمد متخلص به امیر باهتمام عاصی محمد حسین
صانه الله عن کل شین بدار الریاسة موصوف در مطبع رئیس المطابع در سال یکهزار
و دوصد و نود هجری نبوی بماه صفر المظفر مطبوع گردید و اشعهٔ فیض ارباب
بصیرت و بصر نور وافر بخشید الهی تا خاک آستانهٔ حرمین شریفین سرمهٔ دیدار ارباب
ایمان و ضیای خاطر اصحاب ایقان است انوار تجلیات این شاهد بی نظیر
نور افزای چشم صغیر و کبیر باد بمحمد و آله الامجاد و اصحابه الاوتاد

۲۴
کلب علی خاں
۱۲۹۰ھ